**بررسي تاريخ حرم ائمه بقيع**

مذهب بر حق شيعه دوازده امامي ، در طول دوران ومعاصر گذشته خصوصاً در اين أعصار أخير مورد هجمه بد خواهان و کج انديشاني است که يا بخاطر جهل وناداني با اين فرقه ناجيه به ستيز برخاسته اند و يا دست دشمني وستيزه جويي آنان ازآستين هوي پرستي وعناد بيرون آمده بر گرده مذهب اهل بيت چنگ زده خواهان زوال و نابودي آن مي باشد ولي بايد بدانند که "هر که با آل علي در افتاد برافتاد."  
  
اما اينکه پشت اين مذهب به عنايات باريتعالي و الطاف مخصوصه آقا امام زمان (عجل الله تعالي فرجه الشريف) گرم است و استوار ، دليل نمي شود که ما شيعيان از شناخت آيين و کيش خود کوتاهي کرده احياناً در وادي ضلالت و گمراهي افتاده آنچه در کف داشته ايم به باد نيستي و فنا بسپاريم، آنگاه انگشت حسرت و ندامت به دندان برگيريم و به گذشته پرافتخار خود غبطه خوريم، چرا که در اين وادي وانفسا که تمام جهان خواران و احزاب شياطين انس و جن دست در دست يکديگر نهاده اند نياز مبرم به يک جهش علمي وعملي فراگير شيعيان احساس مي شود تا در درياي طوفاني حوادث و بلايا چنگ در کشتي هدايت آويخته، سوار بر آن خود را به ساحل رستگاري و نجات رهنمون گردند.  
  
پاره اي از حملات و ترفندهايي که در چند قرن أخيرعليه شيعه راه اندازي شده و با لباس اسلام پيش آمده شبهات و بلايايي است که گروه منحرف و مضلّ وهابيت، سردمدارآن مي باشند،که با برداشتي نادرست از دين و ديانت چهره اي کريه از اسلام به نظاره مي گذارند واز طرفي ديگر مخالفان اين ايده را مشرک و مهدورالدم مي خوانند.  
  
از جمله اشتباهاتي هم که مرتکب شده اند در مورد تبرک و زيارت قبور مسلمانان بالعموم و قبور ائمه اطهار (عليهم السلام ) بالخصوص مي باشد و با توجيهات صوري و کم مايه به چه فجايعي که دست نيازيده اند؟!

در اين راستا به تخريب قبور ائمه بقيع پرداختند و قصد ويراني ديگر حرمهاي شريف را داشتند که با ممانعت فرق ديگر مسلمانان موفق بدان نشده اند، خذلهم الله تعالي .  
  
لذا ما دراين مختصر به سيري هر چند کوتاه در تاريخ قبرستان بقيع و حرم ائمه بقيع خواهيم پرداخت و درنهايت به چندي از شبهات آنها بحول و قوهالهي جواب خواهيم داد.  
  
**معناي لغوي بقيع**  
صاحب مجمع البحرين مي گويد :«البقيع من الارض المکان المتسع وقيل لايسمي بقيعا الا و فيه شجر او اصولها ،و منه بقيع الغرقد»(1) در لغت بقيع به محل وسيع گويند و همچنين بعضي اضافه کرده اند که بقيع به آن محل وسيعي گويند که داراي درخت و يا ريشه درخت باشد،آنگاه ابن اثير مي افزايد:چون بقيع قبلاً داراي درخت «غرقد» و ريشه هاي آن بود پس از قطع اين اشجار نيز با همان اسم معروف گرديد.(2 ) «غرقد» نيزدرختي است وحشي و خاردار و داراي ميوه مخصوص.  
  
**چگونگي ايجاد مدفن در بقيع**  
اولين انصاري مدفون شده در بقيع، اسعد بن زراره و از مهاجرين عثمان بن مظعون است (3) که حضرت رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) به هنگام مرگ او فرمود:«ادفنوا عثمان بن مظعون في البقيع يکون لنا سلفا فنعم السلف سلفنا عثمان»( 4 ) يعني: عثمان بن مظعون را در بقيع دفن کنيد تا شاخص ويادگاري از گذشتگان ما باشد و چه شاخص نيکي است عثمان.  
  
بعد دفن او، پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) سنگي را بعنوان علامت بر سر مزارش قرار داد 5ـ فوت او در ذي حجه سال دوم هجرت بود ـ و آنگاه که فرزند  
  
پيغمبراسلام،ابراهيم در سال 10 هجري وفات فرمود، بنا به فرمايش ايشان او را به عثمان ملحق کرده در کنار او به خاک سپردند.( 6 )  
  
رفته رفته دو مدفن قديمي مدينه به نام «بني سلمه» و «بني حرام» متروک گرديد و مسلمانان بقيع را مدفن و قبرستان عمومي خود قرار دادند.( 7 )  
  
**فضيلت بقيع**  
  
در فضيلت اين مکان شريف روايات متعددي از رسول خدا (صلي الله عليه وآله و سلم)  
  
نقل گرديده که بصورت تبرک به چند نمونه از آنها اشاره مي کنيم: پيامبراکرم فرمود:«يحشرمن هذه المقبره سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب و کأنّ وجوههم القمر ليلة البدر»( 8 ) از بقيع 70هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است محشور خواهند شد و بدون حساب وارد بهشت خواهند گرديد.  
  
ايشان گاهي شبها و گاهي روزها در بقيع حضورمي يافتند و براي اهل بقيع دعا و طلب مغفرت مي کردند و مي فرمودند که من ازطرف خداي خود مامور هستم که براي اينان دعا کنم «إني أمرت أن آتي أهل البقيع فأدعو لهم وأصلّي عليهم»( 9 ).  
  
اجمال تاريخ اين حرم مقدس اين است که قبور ائمه بقيع (عيهم السلام) مانند ساير قبرها در محوطه باز و مکشوف نبوده بلکه قبر آنان مانند تربت پاک رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) و حضرت رضا (عليهم السلام) ، از آغاز دفن اجساد مبارک و پيکر مطهرشان در داخل خانه اي که متعلق به عقيل بوده، قرار داشته است و به مرور زمان اين خانه به ساختمان مناسب،به شکل مسجد تبديل گرديده سپس در محل همان ساختمان،بزرگترين و مرتفع ترين گنبد و بارگاه بنا شد و در قرون متمادي داراي خادم و دربان و داراي ظريفترين و گرانبهاترين ضريح و صندوق با زيباترين روپوش وداراي فرش و قنديل بوده است و بالأخره در هشتم شوال 1344هجري قمري به وسيله غدّه سرطاني موجود در بدنه اسلام (وهابيان) منهدم گرديد.  
  
**مقبره هاي خانوادگي در بقيع**  
از مجموع گفتار مورخان چنين برداشت مي شود مردم مدينه که قبلاً اجساد مردگان خود را در دو گورستان عمومي بنام:«بني سالم» و«بني حرام» و گاهي در داخل منازل خود دفن مي کردند،با رسميت يافتن بقيع با دفن عثمان بن مظعون در سال دوم هجري و ابراهيم فرزند پيامبر اکرم در سال دهم هجري به آنجا توجّه کردند و عده اي از صحابه بتدريج خارها و ريشه هاي درختان موجود در بقيع را کندند و آنجا را آرامگاه خصوصي خود و خانواده خود قرار دادند و بعضي ديگر از صحابه در منازل متصل به بقيع دفن گرديد که با گسترش بقيع، جزء آن گرديده است و به تناسب جايگاه و انتسابشان با پيامبرالهي در يک نقطه معين و در کنار هم دفن شده اند مثلاً قبور ائمه چهارگانه با قبرعباس عموي پيامبر و فاطمه بنت اسد در يک نقطه و همه يا عده اي ازهمسران پيامبر در نقطه اي و رقيه و ام کلثوم دختران پيامبر اکرم در کنار هم که مجموع اين بخش بنام «مقابر بني هاشم» معروف گرديده است.  
  
مطلب دوم اينکه: خانه ها و منازل مدينه تا بقيع امتداد داشته و بقيع از طرف غرب در پشت منازل مدينه قرار داشت و کوچه هاي متعددي اين منازل را به همديگر وصل مي نمود و به محل بقيع منتهي مي گرديد.(10)  
  
**قبور أئمه أربعه**  
در تاريخ است که :«دُفن العباس ابن عبد المطلب عند قبر فاطمه بنت أسد بن هاشم في اول مقابر بني هاشم الّتي في دار عقيل»(11 ) يعني:عباس بن عبدالمطلب در اول مقابر بني هاشم و در داخل خانه عقيل در کنار قبر فاطمه بنت أسد دفن شده است .  
  
صاحب «تاريخ المدينه» و صاحب«عمدة الاخبار» مي نويسند: وقتي که از دفن امام حسن مجتبي در کنار قبر جدش رسول خدا (صلي الله عليه وآله و سلم) جلوگيري بعمل آمد امام حسين (عليه السلام) طبق وصيت برادرش او را در کنار مقبره بني هاشم و در کنار قبر فاطمه بنت أسد دفن فرمود.( 12 )  
  
بعدها اجساد مطهر سه امام ديگرـ علي بن الحسين زين العابدين و ابو جعفر محمد بن علي الباقر و ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (عليهم السلام) ـ در اين مدفن آرميدند تا جايي که امام المشککين فخر رازي که از بزرگان علماي اهل سنت است در کتاب خود مي آورد :«يُستحب أن يَزور قبر الحسن بن علي و فيه أيضاً علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد رضي الله عنهم»( 13 )يعني :مستحب است زيارت قبر حسن بن علي وهمچنين در آنجا است قبر علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد که خداي تعالي از ايشان راضي باشد.  
  
ذکر اين چند نمونه از تواريخ ،نشانگر آن است که بدن فاطمه بنت أسد و عباس عموي پيامبر (صلي الله عليه و آله وسلم) در محوطه باز و بدون ديوار و سقف دفن نشده اند بلکه از ابتدا در خانه عقيل بن ابيطالب ودر زير سقف به خاک سپرده شده اند آنگاه بعد از ايشان،اجساد پاک و مطهر جان جانان و قبله دل عارفان ،آن چهار دردانه غريب به آنان پيوستند.  
  
حال سئوال اينجاست که با وجود بقيع ،چرا پيکرعده اي ازاقوام وفرزندان رسول خدا( صلي الله عليه وآله وسلم ) درخارج اين آرامگاه عمومي ودرخانه خصوصي دفن گرديده اند.  
  
پاسخ اين سئوال براي کساني که با تاريخ مدينه آشنا هستند واضح وآشکار است چرا که آن روزها دفن شدن افراد متشخص و مورد احترام ،بجاي گورستان عمومي در داخل منازل و توجه به آرامگاههاي خصوصي بيش از آنچه امروز در دنيا مرسوم است ،معمول و رايج بوده است،بعنوان مثال مي توان از دفن شدن عبدالله پدر گرامي رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) در خانه نابغه و رافع بن مالک (14)، انصاري بزرگوار و از صحابه و ياران با وفاي پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) که پس از شهادت در جنگ أحد و انتقال به مدينه در خانه آل نوفل دفن گرديد ، و همچنين دفن شدن خليفه أول و دوم در داخل بيت رسول الله (صلي الله عليه و آله وسلم) و وصیت امام مجتبي (عليه السلام) در اين راستا از همين نمونه ها است، أساساً هم دفن شدن رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) در داخل بيت و حجره خويش از نظر اجتماعي نه تنها يک مسأله تازه و بي سابقه نبوده، بلکه نسبت به شخصيت آن دو بزرگوار ،يک عمل عادي و طبيعي به حساب مي آمد.  
  
**جايگاه دعاي رسول خدا در خانه عقيل**  
گفته شد که پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله وسلم) در اوقات مختلف در کنار بقيع قرار مي گرفت و در آنجا به مناجات مي پرداخت وبراهل بقيع دعا واز خداوند متعال براي آنان استغفار و استرحام مي نمود و گاهي نيمه هاي شب براي همين مقصود، رختخواب خويش را ترک و به سوي بقيع حرکت مي نمود.  
  
در روايت است که:عن خالد بن عوسجه:«کنت أدعو ليلة الي دار عقيل بن أبي طالب الّتي تلي باب الدار فمرّ بي جعفر بن محمد (عليهماالسلام) يُريدُ العريض معه أهله فقال لي أَعَنْ أثر وقفت هاهنا؟ قلت :لا. قال:هذا موقف نبي الله ـ صلي الله عليه و آله و سلم ـ بالليل اذا جاء ليستغفرلأهل البقيع»( 15 ).  
  
خالد بن عوسجه مي گويد :«شبي رو به سوي زاويه خانه عقيل که در جنب در اين خانه قرارگرفته است،دعا مي کردم جعفر بن محمد (عليهما السلام) که به همراه خانواده اش عازم عُريض بود، مرا در آن حال ديد و پرسيد آيا درباره اين محل خبر و مطلب خاصي شنيده اي؟ گفتم:نه، فرمود: اينجا جايگاه دعاي رسول خداست، شب هنگام که براي استغفار أهل بقيع مي آمد در اينجا توقف مي نمود.»  
  
أ**خبار غيبي رسول خدا (صلي الله عليه وآله و سلم(**  
  
با توجّه به آيه مبارکه: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الهَوَي إنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحَي»( 16 ) تمام فرمايشات و أعمال حضرت رسول ،مؤيّد به تأييدات الهي است و در اين زمينه براي برپايي دين و برافراشته شدن پرچم حق و حقيقت از تمام امکانات موجود استفاده کرده اند چه با أعمال خارق العاده که قبل از بعثت بروز مي دادند تا زمينه را براي پذيرش مردم آماده سازند که ازآن به «إرهاص» تعبير مي شود.( 17 )  
  
و چه بعد از بعثت با بيان حقيقت که گاهي نيز با معجزه همراه بود حجّت را بر مردم تمام مي فرمودند،همچنان که در ماجراي غدير خم هنگام بازگشت ازحجة الوداع همه حُجّاج را دراين محل جمع کرده بعد از بجا آوردن نمازدر ضمن خطبه اي مهم فرمودند:«من کنت مولاه فعليّ مولاه»( 18 ) و به اين ترتيب مسأله جانشيني آقا علي (عليه السلام) راعليرغم اينکه بارها در فرصتهاي مناسب مطرح کرده بودند در آن جمع عظيم حُجّاج به زيباترين شکل بيان داشتند،و يا در هنگام نزول آيه تطهير که دليل عصمت أهل بيت بود علاوه بر بيان آن در موقع نزول ،حدود 9 ماه درأوقات نماز وقتي که مردم منتظر پيامبراکرم بودند تا ايشان تشريف بياورند و نماز را اقامه فرمايند ايشان در جلوي در خانه آقا علي (عليه السلام) که به مسجد باز مي شد مي ايستادند و مي فرمودند:«السلام عليکم و رحمه الله و برکاته أهل البيت انّما يُِريد الله ليذهب عنکم الرجس أهل البيت ويطهرکم تطهيرا»( 19 ).  
  
البته موضوعات و حوادث مهم ديگر نيزکه جزء اصول اسلام نبوده است از چشمان تيز و حقيقت بين آن حضرت به دور نمانده و وقوع آنها را پيشاپيش به اطّلاع مسلمانان مي رسانيدند که اين نوع حوادث در اصطلاح محدّثين (ملاحم) و خبر دادن از اين حوادث،أخبار غيبي و پيشگويي ناميده مي شود،لازم به ذکر است که گاهي به خود اين نوع أخبار« ملاحم» اطلاق مي گردد.(20)  
  
فلذا مي توان چنين استنباط و اظهار نظر نمود که حضورمستمرّ رسول خدا در مقابل در خانه عقيل بن أبي طالب از همان ملاحم و پيشگويي ها است که آن حضرت مي خواسته عملاً اهميّت اين خانه را که در آينده نزديک به آرامگاه چهار تن از أوصياي الهي و مدفن چهار تن از فرزندان و أهل بيت پيامبرمبدل خواهد گرديد بيان کرد،که با گذشت روزگار ديديم که اين خانه به مسجد و زيارتگاه عمومي تبديل شد بطوري که آقا امام صادق (عليه السلام) نه تنها در داخل محوّطه مسقف و در داخل خانه، بلکه در داخل حرم به خاک سپرده شد يعني ديگر آن موقع اين خانه به يک مسجد و زيارتگاه عمومي تبديل شده بود ،بعدها براي اين بارگاه ،گنبد وقبه اي ارزشمند ساخته شد که در طول قرون متمادي بارها تعمير و اصلاحاتي در اين حرم شريف انجام شد تا اينکه به دست مزدوران استعمار و شياطين خبيث در هشتم شوال 1344ه.ق تخريب شد.(21)  
  
**انگيزه پيدايش و تخريب حرم ها**  
يکي از برنامه هاي مذهبي مسلمانان،أعم از شيعه و سني ،از صدراسلام تا به امروز؛ مانند همه پيروان اديان و مذاهب آسماني و همه صاحبان فکر و انديشه،بزرگداشت و تجليل از مقام انبياء و اولياء و اداي احترام نسبت به راهنمايان فکري و رهبران معنوي و شهداي راه اسلام و قرآن بوده است و اين احترام و بزرگداشت که بيشتر در قالب زيارت قبور آنان جلوه مي کند ،نشأت يافته از تعاليم قرآن مجيد و سنت پيامبرخدا (صلي الله عليه و آله و سلم) بوده و از عبادات و مستحبات به شمار مي آيد.  
  
مسلمانان همواره از دور و نزديک، در کنار مدفن آن عزيزان حضور مي يابند و برايشان درود و سلام مي فرستند و از خداوند متعال علوّ مقام و ترفيع درجاتشان را درخواست مي کنند و جملاتي بر زبان مي رانند که بيانگر فضلايل اخلاقي و تعليمات ديني و برنامه هاي عملي آنها است و گوياي شکيبايي آنها در مقابل مصيبتها و مشکلاتي است که در راه تحکيم بخشيدن به اين تعاليم تحمل نموده اند.  
  
شيفتگان آن حضرات ،بدينسان مراتب ارادت خويش را به ساحت آنان ابراز مي دارند و خود را آماده پيروي از راه ورسم آنان و عمل به برنامه ها و دستورالعملهاي ايشان مي نمايند و در کنار قبورشان ،به نماز و دعا مي ايستند وآمرزش گناهان و پذيرش توبه خويش را در کنار مرقد اين «عبادالرحمان» از خداوند مسألت مي کنند .  
  
و به همين انگيزه بزرگداشت و احترام و نيز بخاطر حفاظت زائران آنان از سرما و گرما، به هنگام عبادت وزيارت و اقامه نماز به روي قبر آنان، سقفي قرار دادند و گاهي به اقتضاي نياز به فضاي بيشتر،در کنار اين مدفن ها مساجدي ساختند که اين محلها امروز به «مشهد» و«حرم» شهرت يافته اند.( 22 )  
  
لازم به گفتن است که اين تجليل و بزرگداشتها از سوي مسلمانان، نه يک عمل ابتکاري و بدون دليل شرعي و مدرک و مستند مذهبي است،بلکه راه ورسمي است برگرفته از قرآن مجيد و سنت رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم ) و کردار صحابه وپيشوايان دين ، که اکنون نمونه هايي ازآن را مي آوريم:  
  
\*آنجا که سخن از أنبيا است ،خداوند درباره آنها ،واژه «سلام» و درود را به کار برده و با اين کلمه زيبا از آنان ياد نموده است:«سَلامٌ عَلَي إِبْرَاهِيمَ»( 23 )،«سَلامٌ عَلَي مُوسَي وَهَارُونَ »(24 )،« وَسَلامٌ عَلَي الممرْسَلِينَِ ».( 25 )  
  
\*\*و آنجا که سخن از شهداء و بندگان صالح به ميان آمده،آنان را اين چنين ستوده است:  
  
«وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفيقاً ».(26)  
  
قرآن مجيد مسلمانان را تشويق نموده است که درمقام توبه و إنابه و به هنگام طلب آمرزش گناهان، به رسول الله(صلي الله عليه و آله وسلم) توسل جويند و وساطت و درخواست آن حضرت را عامل آمرزش گناهان بندگان معرفي نموده،مي فرمايد:«...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًارَّحيماً ».(27)  
  
\*\*\*ودر جايي ديگر منافقان را نکوهش مي کند که هرگاه به آنان گفته مي شود به حضور رسول خدا (صلّي الله عليه وآله) برسند تا آن حضرت درباره آنان طلب آمرزش کند ،از اين أمر سرباز ميزنند :«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ».(28)  
  
\*\*\*\* دفن شدن پيکرپاک رسول خدا درداخل خانه خويش ودرزيرسقف ، دليل روشن ومصداق عيني دراين واقعيت است که دراسلام، وجود بنا درروي قبرشخصيت هاي معنوي،عملي مستحسن ومورد تأييد بوده است واين حقيقت را درباره قبور انبياي گذشته نيزميتوان ديد، مانند قبر حضرت ابراهيم،اسحاق ويعقوب (عليه السلام) وقبور همسرانشان درشهر الخليل، شهري که به ياد وبه نام حضرت ابراهيم (عليه السلام) «خليل» نام گرفت.ومانند قبرحضرت داود وسليمان (عليه السلام) در«بيت لحم» وقبورو آثار ساير انبياء در بيت المقدس وشامات که در طول قرن هاي متمادي ، قبل وبعداز اسلام، از استحکام وزيبايي بنا وساختمان برخورداربوده اند.  
  
نکته جالب توجه در قبور انبياي گذشته اين که شخص خليفه دوم در فتح بيت المقدس، نه تنها بر اين مقابر و براين آثار متعرض نگرديد،بلکه با نمازگذاردن در اين بقاع و أمکنه، وجود آنها را در عمل تأييد کرد.همچنين روش علماء و پيشوايان اسلام نيز در طول تاريخ به همين منوال بوده است.  
  
اين برنامه بزرگداشت از بزرگان و پيشوايان دين از سوي مسلمانان در طول تاريخ جاري بود تا اينکه در آستانه قرن هشتم، در شام، شخصي به نام ابن تيميه پيدا شد و تجليل و احترام از انبياء و اولياء و مدفن آنها را،نه تنها غير مشروع و حرام بلکه مرتکبين آنها را مشرک و مرتد خواند و اظهار داشت که در صورت توبه نکردن بايد به قتل برسند.  
  
وي همچنين بر وجوب تخريب اين بناها وآثار،فتوا صادر کرد.  
  
اين عقيده در آن زمان گرچه پيروان اندک يافت اما پس از مدت کوتاهي متروک گرديد،تا اينکه در قرن يازدهم و پس از مدت چهار قرن،با پيدايش وهابي گري در نجد حجاز، بار ديگر طرح گرديد و به مرحله إجرا گذاشته شد ودر نتيجه همين باور واعتقاد بود که با تسلّط وهابيان بر مکه و مدينه درسال1344 ه.ق تمام حرم ها در اين دو شهر و ديگر شهرهاي حجازـ که متعلق به اقوام و عشيره رسول خدا و صحابه آن حضرت و ساير شخصيت هاي مذهبي بود و همچنين مساجد موجود در کنار آنها ـ منهدم و تخريب گرديد و امروز ديگر اثري از اين بناها باقي نيست.  
  
اکنون اين پرسش مطرح مي شود که:«انگيزه و عامل اين بينش چيست؟» وچگونه است که افرادي خود را مسلمان مي نامند ولي به خود اجازه مي دهند نسبت به بزرگان دين اهانت کنند وأبنيه وآثار آنان را منهدم نمايند.  
  
پاسخ اين سئوال اين است که: يکي از آفات بزرگ و خطرناک درهر مذهب و آييني،کج فهمي ها و تندروي ها و برداشت هاي غلط و انحرافي و به اصطلاح قرائت هاي خود ساخته از آن آيين است که در مقاطع مختلف،از ميان پيروان همان مذاهب به وجود مي آيد و موجب تضعيف و تفرقه درآن مذهب مي شود.  
  
از مصاديق بارز چنين انحراف فکري و برداشتهاي ناروا،گروه قشري ومتحجّر خوارج بودند که در زمان رسول خدا (صلّي الله عليه وآله) پا به عرصه گذاشتند ودرروزگار علي (عليه السلام) گسترش يافته، به صورت يک غدّه سرطاني درميان مسلمين ريشه دوانيدند ،و سرانجام آن بزرگوار به دست يکي از عوامل همين گروه به شهادت رسيدند.  
  
خوارج داراي عقايد و منش خاصي بودند که ابن تيميّه و همپياله هايش در بعضي از آنها مشترکند که به اختصار به بعضي از آنها اشاره مي کنيم:  
  
**اهتمام خوارج به عبادت و تلاوت قرآن**  
يکي از صفاتي که در روايات نيز به آن اشاره شده، کثرت عبادت ومقيد بودن آنان به نماز و روزه و قرائت قرآن است (البتّه بصورت قشري و پوسته اي که هسته اي را در ميان خود نمي پرورد) به حدّي که عبادت ساير مسلمانان نسبت به عبادت آنها حقيروکم مي نمايد:  
      
رسول خدا آنجا که از آينده همفکران «ذوالخويصره» ـ يکي از خوارج که به پيامبر اعترض کرد ـ سخن مي گفت،چنين مي فرمود:  
  
«فإنّ له أصحاباً يحقر أحدکم صلاته مع صلاتهم و صيامه مع صيامهم( 29 )»يعني: پس همانا براي او ياراني است که هر يک از شما نمازش را در مقابل نماز آنان و روزه اش را در برابر روزه آنان کوچک و حقير مي شمارد».  
  
امير مؤمنان (عليه السلام) ضمن سخناني در جنگ نهروان خطاب به لشکريانش چنين فرمود:  
  
«أِيها الناس إنّي سمعت رسول الله (صلّي الله عليه وآله) يقول يخرج قوم من أمتي يقرءون القران ليس قراءتکم إلي قراءتهم بشِيء و لا صلاتکم إلي صلاتهم بشيء و لا صيامکم إلي صيامهم بشيء،يقرُؤن القرآن يحسبون أنّه لهم و هو عليهم لا يجاوز صلاتهم تراقيهم يمرقون من  
  
الاسلام کما يمرق السهم من الرميه( 30 )»،يعني:اي مردم همانا من شنيدم که رسول الله (صلّي الله عليه وآله) مي فرمود: قومي از أمّتم مي آيند در حالي که قرآن قرائت مي کنند و قرآن خواندن شما نسبت به قرآن خواندن آنها چيزي حساب نمي شود ونه نماز خواندن شما نسبت به نماز خواندن آنان،و نه روزه هاي شما نسبت به روزه هاي آنها،قرآن را مي خوانند در حالي که خيال مي کنند همانا قرآن به نفع و براي آنان است وحال آنکه آن به ضرر آنهاست نمازشان از گلوهايشان پايين تر نمي رود،از دين خارج مي شوند همان گونه که تير از کمان رها مي شود.  
  
**دور شدن خوارج از اسلام**  
دومين ويژگي خوارج، که در متن أحاديث به آن تکيه شده، فاصله گرفتن آنها از اسلام و دورشدنشان از روح قرآن است که در أثر غرور و تحجّر حاضر نيستند از هيچ ناصحي نصيحت بپذيرند و از هدايت هيچ هدايتگري بهره گيرند.  
  
آري،ديگر اميدي به توبه و برکاتشان به سوي اسلام نيست،همان گونه که تير پس از خروج از کمان،ديگر به آن باز نمي گيردد.  
  
**تکفير مسلمانان**  
يکي ديگراز خطرناکترين ويژگي هاي خوارج، تکفير مسلمانان بود و هر مسلمان متعهّد را که با عقيده و تفکّرانحرافي آنان موافق نبود مرتد و خارج از اسلام مي دانستند که در صورت عدم توبه بايستي به قتل برسند،در صورتي که کوچکترين تعرض را نسبت به مشرکان و بت پرستان روا نمي دانستند که رسول خدا (صلّي الله عليه وآله) فرمود:«يقتلون أهل الاسلام و يدعون أهل الأوثان»( 31 ) أهل اسلام و مسلمانان رامي کشند و حال آنکه بت پرستان رابه حال خود وامي گذارند.  
  
و اين انديشه باطل بود که موجب پيدايش جنگ نهروان و کشته شدن مسلمانان در مقاطع مختلف گرديد.  
  
وهابيان نيز هرکسي را که با نظرات انحرافي آنها مخالفت بکند مشرک و مهدورالدم ميدانند و براين اساس بود که به فتواي محمد بن عبدالوهاب دست به کشتار مردم در طائف زدنند و به صغير و کبيررحم نکردند،طفل شيرخوار را بر روي سينه مادش سر بريدند و چه جنايتهايي مرتکب شدند که قلم از بيان آنها شرم دارد ـ اين واقعه در ذيقعده سال 1217 اتفاق افتاد.ـ  
  
البته يک سال قبل از اين با تهاجم به عتبات عاليات ننگ ديگري را بر کارنامه سياه خود افزوده بودند( 32 ).  
  
**أوضاع جهان إسلام هنگام ظهور إبن تيميه**  
فاصله زماني آغاز قرن چهارم تا نيمه قرن پنجم هجري، در تاريخ اسلام ،برهه اي بسيار خطير و شاخص است.در اين مقطع تاريخي جامعه مسلمين به يُمن وجود مردان بزرگر چون ابن سينا وابوريحان بيروني و فردوسي و صاحب بن عبّاد و خواجه نظام الملک طوسي، در عرصه هاي گوناگون علم و ادب و سياست به اوج  
  
شکوه و شکوفايي رسيد و جلوه اي درخشان از فرهنگ و تمدن اسلامي را به نمايش گذارد،چندان که مستشرين،بحق،اين دوران را عصررنسانس اسلامي خوانده اند.  
  
مع الاصف پس از گذشت اين دوران،جامعهاسلامي بر اثر اختلافات سياسي و فکري موجود،به تدريج از مردان بزرگ و تاريخ ساز تهي شد و آفتاب شوکت اسلام رو به افول نهاد.  
  
غرب صليبي که تلخي شکست اندلس و پيشرفت اسلام در اروپا را همواره در کام داشت،با احساس ضعف در مسلمين، به انديشه انتقام افتاد و در سالهاي پاياني قرن پنجم، پاپ رُم فرمان حمله به فلسطين (قبله أول اسلام) را صادر کرد. در پي اين فرمان،صدها هزار تن مسيحي ـ برافروخته از آتش ديرينه «صليب» بر ضد «توحيد» ـ از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمين سازند،و بدينسان جنگهاي مشهور صليبي که حدود 200 سال به طول انجاميد و ميليونها کشته و مجروح وآواره برجاي گذارد (489 ـ 690 ق،1095 ـ1291م) آغاز شد.  
  
اسفبارتر آنکه، هنوز زخم دشنه صليبيان بر پيکر«قدس» التيام نيافته بود که امت اسلام دگرباره از سويي ديگر با طوفاني مهيبتر روبرو گرديد:اين بار مغولان به رهبري چنگيز پا در رکاب کرده بودند تا هر که و هر چه را در ديار اسلام مي بينند نابود کنند يا به غارت برند.پنجاه سال بعد، نواده چنگيز(هلاکو) بغداد را به خاک و خون کشيد و طومار خلافت عباسي را درهم پيچيد(656ق).سپس نيز به منطقه شامات لشگر کشيد و بر سر حلب وموصل،همان بلا آورد که برسربغداد آورد (657 ـ660ق)،و اين در حالي بود که مصر و شام سخت با صليبيان در گير بود و طلايه  
      
قشون صليبي گاه تا نزديکيهاي قاهره نيز پيش مي رفت. و اگر فوت مُنگوقاآن(خان بزرگ مغول)هلاکو را ناچارازمراجعت به ايران نمي کرد و فرمانده وي، کيتوبوقا،در غياب هلاکو ازمسلمين در عين جالوت (واقع در فلسطين) شکست نمي خورد سرنوشت قاهره معلوم نبود.  
  
هجوم مغول به جهان اسلام در اوايل قرن هفتم هجري، براي غرب صليبي ‌از همان آغاز،رويداد بسيار مغتنمي تلقّي شد و بر پايه همين تلقّي بود که در همان سالهاي نخست اين هجوم،غربيان حمله طولاني براي محو تمدن اسلامي اندلس را آغاز کردند(609 ـ889ق).گفتني است که در طول دوران سلطه مغول،فرستادگان غرب همواره به ديار مغولان رفت و آمد داشتند و مي کوشيدند با جلب نظر و همدستي آنان، امت اسلام را ازدو سو تار و مار کنند،افزون بر اين،هولاکو خود مادر و همسري مسيحي داشت و سردار بزرگش در شامات(کيتوبوقا) نيز مسيحي بود.جانشينان هلاکو(ايلخانيان) نيز تا مدتها به راه وي رفتند:اباقاخان(663 ـ680ق) فرزند هلاکو،دختر امپراطور مسيحي روم شرقي را به زني گرفت وبا پاپ سلاطين فرانسه و انگليس بر ضد مسلمين متحد شد و به مصر و شام لشگر کشيد. بدتر از اباقاخان،فرزندش ارغون (683 ـ690ق) بود که به وسوسه وزير يهوديش سعدالدوله ابهري در انديشه تسخير مکّه و تبديل کعبه به بتخانه افتاد و با عزل و کشتار رجال سياسي مسلمان، و تهيّه قوا براي حمله به حجاز، به مقدمات اين دسيسه پرداخت که خوشبختانه خداي متعال دوام اين وضعيّت را نخواست و با بيماري ارغون و قتل سعد الدوله،به آن فتنه بزرگ داده شد.  
  
حتّي غازان خان(694 ـ703ق) پادشاه مشهور ايلخاني نيز که اسلام آورده بود،انديشه فتح دمشق و قاهره را رها نکرد و منطقه شام در سالهاي(699 ـ702ق) شاهد جنگهاي سخت قشون مغول و سلاطين مسلمان مصر بود و فتوحات نخستين غازان در آن جنگها،با تبريک و تشويق صليبيان همراه بود.  
  
در چنين زمينه و زمانه حسّاسي بود که ابن تيميّه دست به نشر افکار خود زد و با واکنشي که در بين علماي بزرگ مسلمان(اعم از سنّي و شيعه) برانگيخت،شکافي تازه در امت اسلام ايجاد کرد.جهان اسلام در آن ‌تاريخ،نيازبه بزرگمردي داشت که مصمم و قاطع بپاخيزد و با تکيه بر«مشترکات»مسلمين (خدا،رسول،قرآن وقبله واحد)همگان را به جهاد با خصم «مشترک» فرا خواند و از آنان صفي واحد بر ضدّ صليب و صهيون و صنم بسازد.ولي آن چه که از ابن تيميه سر زد،درست عکس اين مقصود بود،عجيب است که خانواده ابن تيميّه بر اثر هجوم مغولان،آواره شده و خود وي نيز در برخي از جنگها و گفتگوها شرکت داشت،با اين همه ـ بدون توجه به حساسيّت وقت و مصالح مسلمين ـ دست به تکفير برده و فرقه اي بر فرقه هاي موجود افزود...  
  
احمد بن تيميه در سال 661ق،5سال پس از سقوط خلافت بغداد،در«حرّان» از توابع شام ديده به جهان گشود و تحصيلات اوليّه را تا 17 سالگي در آن سرزمين به پايان برد.حمله مغولان به اطراف شام، ترس عجيبي در دلها افکنده بود و اين امر سبب شد که عبد الحليم،پدر احمد،همراه خانواده و جمعي از بستگان،حرّان را به سوي دمشق ترک گويد و در آنجا اقامت کند. تا سال 698ق،چيزي از احمد شنيده نشد، ولي از آغاز قرن هشتم بتدريج افکار شاذّ وي ظهور و بروز يافت و در هر مقطعي با اظهار نظر مخالف مسلمات اسلام و آراي مشهور و رايج مسلمانان،افکار عمومي را متشنج مي کرد تا اينکه در سال 705ق در دادگاه محکوم و به مصر تبعيد شد،وي در سال 707ق از زندان آزاد شد ولي تا سال712ق به شام برگشت و در آنجا به نشر افکار و نظريّات خود پرداخت،تا اينکه مجدداً در سال 721ق محکوم به زندان شد و در سال 728ق در زندان دمشق در گذشت.(33)  
  
ـنوآوري ها و ابراز مطالب عوام پسندانه او موجب گرديد که عليرغم مخالفت علما و متکلّمان، گروهي هم از نظريات وي استقبال نمايند و به وي بگروند. دراين گرايش ها افزون برتلاش و تبليغ او،زنداني شدن و مظلوم نمايي اش نيز نقش مؤثر و تأثير بسزايي داشت و همچنين حمايت جدّي شاگرد صميمي و هم عقيده اش «ابن قيّم» که در کتابها و تأليفات خود آراء و نظريات استادش را تبيين و نشر نمود،در پيشرفت افکار«ابن تيميه» نقش اساسي ايفا کرد.  
  
با اين همه ،مخالفت علماء وفقهاي سه گانه«شافعي،حنفي ومالکي» ونقد عقايد او از راه تأليف و مناظره،وصدور فتوا بر انحراف وارتداد او،موجب گرديد که در مدت کوتاهي، فتاواي او متروک و تأليفاتش همانند تأليفات ابن قيّم از صحنه خارج شود و درانزوا بماند.  
  
وضع به همين منوال بود تا اينکه در قرن يازدهم، در نجد حجاز فردي بنام «محمد بن عبدالوهاب» پا به عرصه حيات گذاشت و پس از چهار قرن بار ديگر به تبليغ و ترويج عقايد ابن تيميّه پرداخت و توانست اين فتاوا را به مرحله إجرا درآورد وآنچه در لابلاي تأليفات ابن تيميّه و ابن قيّم بود،در صحنه عمل پياده کند.( 34 )  
  
**عوامل پيشرفت محمد بن عبدالوهاب**  
با توجّه به اينکه نظرات عبدالوهاب ناشي از عقايد ابن تيميه و شاگردش ابن قيّم است اينجا پرسشي جلوه گري مي کند که چطور شد آن دواستاد و شاگرد با مخالفتهاي شديد روبرو شدند ولي بر عکس شيخ محمد بن عبدالوهاب توانست دعوت خود را در نجد و سپس در منطقه حجاز منتشر و آراء وفتاوايش را جامه عمل بپوشاند.  
  
در پاسخ اين سئوال بايد به چند نکته اشاره کرد:  
  
1ـ محيط دور از معارف  
  
همانگونه که پيشتر گفته شد،ابن تيميّه آراء و عقايد خود را در شهرهايي مانند دمشق و قاهره اظهار کرد که اين چنين شهرهايي از مراکز عمده علماء و قضات صاحب نفوذ مذاهب سه گانه «مالکي،حنفي و شافعي» بودند و در نتيجه با مخالفت سخت اين علماء روبه رو شدند،امّا شيخ محمّد در نجد به اظهار و نشر عقايد خود پرداخت که مردم آن را افراد بدوي و دور از تمدن و معارف تشکيل مي داد که در آن وقت شايد بزرگترين علماي آن ناحيه شيخ عبدالوهاب ،پدر شيخ محمد،و شيخ سليمان برادرش بود ؛گرچه اين دو تن شروع به مخالفت با او نمودند و اولين کتاب را در ردّ شيخ محمد،برادرش نوشت ولي باتوجه به وضع مردم آن سامان اينگونه مخالفتها اثري نداشت.نجديان مردمي بودند در نهايت بساطت و سادگي و داراي ذهني صاف و خالي و آماده پزيرش هر سخن تازه،به خصوص اگر در پوشش«توحيد» که شيخ محمد مدعي بود عرضه شود.  
  
2 ـ دستيابي به ثروت  
  
عامل ديگري که مردم نجد را به سوي ابن عبدالوهاب کشاند،متهم کردن تمام مسلمانان به شرک و بت پرستي بود، آن هم از سوي کسي که به عنوان عالم وفقيه مذهب حنبلي شناخته مي شد ولذا در حملاتي که وهابيان به مردم نجد وسايرنقاط ؛ مانند حجاز،يمن،شام وعراق مي کردند،ريختن خون مردم آن شهر و به غنيمت بردن ثروت آنها را حلال مي دانستند و اين تفکر در پيشرفت و تداوم راه شيخ محمد، آن هم در ميان مردمي که از نظر اقتصادي در سختترين شرايط بودند،نقش مؤثري را ايفاء مي نمود.  
  
3ـ حمايت سياسي نظامي  
  
عامل ديگر،حمايت سياسي ـ نظامي آل سعود از اين آيين است که طي پيماني که در ميان شيخ محمد و محمد بن سعود منعقد گرديد ،وهابيت از ابتداي دعوت شيخ محمد از پشتيباني قوي اين خاندان به عنوان رئيس يک قبيله بزرگ برخوردار بوده و اين  
      
حمايت و پشتيباني تا امروز ادامه داشته و حکومت سعودي خود را براي گسترش اين آيين و صرف هزينه هاي سنگين متعهد مي داند.  
  
4 ـ به کار گيري قهر و غلبه  
  
عامل مهم ديگر ،قهر و غلبه وبه کارگيري زور وشمشيروقتل و غارت و ايجاد رعب و وحشت در همگان بود.کشت وکشتاري که وهابيان در شهرهاي مختلف حجاز و شام ويمن و عراق انجام دادند،هر انساني را به شگفتي وا مي دارد و از شنيدن اين جنايات لرزه بر تن مستولي مي گردد( 35 ).  
  
در زمان حاضر نيز با انوع عملياتهاي انتحاري مخصوصا بر عليه شيعيان چه در کاظمين و بغداد وسامراء و چه در خود حرم امن الهي(کشتار خونين حاجيان در سال 66.ش) وچه در کشورهاي ديگرسعي در حفظ حيات ننگين خود دارند؛به تازگي نيز بر اساس اعلام يک منبع خبري:بيش از 550هزار نفر شيعه پاکستاني در منطقه «پاراچنار»اين کشور،مدت18 ماه است که در محاصره گروههاي طالبان و بمباران آمريکايي ها قرار دارند و راه هاي اصلي ورود آب وغذا بر روي ساکنين اين منطقه بسته شده و مردم آنجا در محاصره قرار گرفته اند،نيروهاي طالبان تنها در يک حمله 600 تن از شيعيان پاراچناررا به شهادت رسانده اندو در يک اقدام بي سابقه به قطع دستان کودکان خردسال مبادرت نموده اند( 36 ).  
  
**أدلّه حرمت زيارت قبور انبياء**  
از جمله فتاوايي که ارتباط مستقيم با بحث ما دارد ،فتواي حرمت سفر براي زيارت قبور پيامبران وصالحان وحرمت توسل وتبرک به آنان وساختن حرم وبارگاه وتعمير قبورو مشاهده آنها است.  
  
 واين موضوع اولين بار در سال 726ق دردمشق از سوي ابن تيميه مطرح و مجدداً موجب شورش و بلوا گرديد واين شورش و فتنه ، آنگاه به اوج خود رسيد که علماءوقضات متوجه شدند که او در سال 710ق وشانزده سال قبل در حرمت زيارت قبور پيامبران ودر حرمت توسل وتبرک به آنها ، کتابي به نام « اقتضاءالصراط المستقيم» تأليف نموده است، و سفر براي زيارت قبر پيامبر اکرم (صلّي الله عليه وآله) وساير انبياء و پيشوايان ديني را حرام و بدعت و عملي شرک آميز معرفي کرده و بر اساس عقيده خودش که ارتکاب هر عمل حرام، موجب ارتداد مي شود ـ چنانکه عقيده خوارج نيز همين است ـ جان و مال چنين فردي را اگر توبه نکند مانند ساير مرتدين بر مسلمانان حلال دانسته و بايد هر چه سريع تر به قتل برسد.همانگونه که واجب است اين قبرها و حرم ها که نقش أصنام و أوثان را ايفاء مي کنند (نعوذ بالله من شرور انفسنا)هر چه زودتر تخريب وآثار آنها محو شود!  
  
در جواب اينان بايد گفت:«وادي خاموشان» در هر شهر و روستا،زمين گسترده اي را در بر مي گيرد که درآن انسانهاي ديروز از بزرگ و کوچک،توانا وناتوان،در کنار هم به خوابي ژرف فرو رفته اند.  
  
ديدار ازاين وادي،که نشانگر«عجز ذاتي»انسان و زوال قدرتها و مکنتهاي مادي است،آثار سازنده و حيات بخش دارد:انسان هوشمند با مشاهده اين وضع رقت بار،ناپايداري جهان را از نزديک لمس کرده در مقام چاره برمي آيد و با درکِ«هدفداري جهان آفرينش» از گرداب غفلت و خود خواهي بيرون مي جهد، و به انديشه تحصيل اسباب و لوازم «حيات جاويد» مي افتد.پيامبر اکرم(صلي الله عليه و آله وسلّم ) بر اين نکته تربيتي انگشت نهاده و مي فرمايد:«زوروا القبور فانّ لکم فيها عبره»( 37 ) به زيارت قبور برويد زيرا در آن براي شما درس عبرت است.  
  
از طرفي، مويه در مرگ عزيزان و همايش بر سر مزار آنان،رسمي عام و جهانگير بوده و از اينرو مي توان گفت ريشه در«فطرت» انسانها دارد.در معني،همان «جذبه وکشش روحي» که آدمي را در حيات عزيزان به ديدارشان ترغيب مي کند، پس از مرگ آنان نيز بر سر مزار ايشان مي کشاند.خاصّه آنکه،بر اساس بينش اسلامي،«روح» همچون «تن» از بين نمي رود بلکه آفاق و چشم اندازي وسيع ترمي يابد و از لطف دوستاني که قدو رنجه کرده خود را بر سر مزار وي رسانده و با قرائت حمدي وي را شاد ساخته اند به وجد مي آيد.  
  
در ميان عزيزان،عالمان و مصلحان جهان،حسابي برتر و والاتر دارند. آنان به سان شمع،سوخته و پيروان خويش را روشن ساخته اند و گنجينه بزرگ و ماندگاري از علم و معرفت به يادگار نهاده اند؛ واز اينرو شايسته بيشترين تقدير و تکريم اند.خصوصاً عالمان دين،که جامعه را با کتاب خدا و سنت پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم ) آشنا ساخته و موجبات دستيابي بشر به سعادت جاويد را فراهم مي آورند.  
  
حضور در کنار تربت عالمان،گذشته از آنکه تقدير از شخص آنان است، ترويج از علم و دانش بوده و موجب رغبت همگان به اين سلسه خَدوم وحفظ ميراث ارزشمند آنان است.پيداست جامعه اي که در آن ،علم و عالم، از حرمت و منزلت شايسته برخوردارند هيچگاه در حضيض فقر علمي و فرهنگي سقوط نخواهد کرد.  
  
حضور بر تربت شهيدان راه حق نيز،علاوه بر آثار سازنده روحي وتربيتي، نوعي پيمان بستن با آنان است.شخص زائر، با اين حضور خود اعلام مي دارد که به راه شهيدان وفادار است و آرمان مقدّس و ارزشمندشان را پاس مِي دارد.  
  
حضور در حرم پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) يا جانشينان پاک او (عليهم السلام) نيز،علاوه بر تقدير و سپاس از فداکاريها و جانفشانيهاي آنان در هدايت خلق،حکم نوعي بيعت با ايشان را دارد.  
      
در واقع شخص زائر هنگام زيارت قبر پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم ) و امامان (عليهم السلام ) با آنها پيمان مي بندد که در زندگي، جز راه آنان، روشي را تعقيب نکند.  
  
زائران حرم يار، در پي وصل به محبوب،وتجديد و تشديد پيمان با اويند و رنج رسيدن به او را حتي اگر مستلزم دويدن در بيابان و خفتن بر خار مغيلان باشد،بر خود هموار مي کنند.زائر بر آن است که روح عطشناک خويش را از کوثر وصل يار،سيراب سازد، و چون دستش به دامن معشوق نمي رسد دست به تربت وي مي سايد که رنگ و بوي او را دارد.  
  
**زيارت قبر پيامبراکرم (صلي الله عليه و آله و سلم )**  
با مروري بر سخنان محدثان و فقيهان،روشن مي شود که علماي اسلام همواره زيارت مرقد شريف پيامبر اسلام رامستحب مؤکد دانسته و مردم را به زيارت حرم مطهر او دعوت مي کرده اند.  
  
تقي الدين سبکي شافعي(متوفاي 756 ه.ق) يکي از فقيهان چيره دست قرن هشتم است.او در نقد سخن ابن تيميه(م 728) که استحباب زيارت قبر پيامبر را انکار کرده بود، کتابي به نام«شفاء السقام في زيارة خير الأنام» نوشت و با پژوهشي گسترده، آراي فقيهان اهل سنت را از قرن چهارم تا روزگار خويش در آن کتاب گرد آورد و مبرهن ساخت که استحباب زيارت قبر آن حضرت، از مسلمات فقه اسلامي است، و محدثان و فقيهان بزرگ، روايات گوناگوني را در استحباب زيارت مزبور نقل کرده و به آ ن فتوا داده اند( 38 ).  
  
علامه و محقق سخت کوش معاصر،آيت الله اميني(1320 ـ 1390.ق) در کتاب شريف و وزين «الغدير» به تکميل موضوع پرداخته و توانسته است نظريات بيش از 40 دانشمند مسلمان أعم از فقيه و محدث را در اين زمينه تا عصر خويش گرد آورد.( 39)  
  
**زيارت مرقد پيامبر (صلّي الله عليه وآله) از ديدگاه قرآن و سنّت**  
  
الف: از ديدگاه قرآن  
  
قرآن مجيد به مسلمانان دستور مي دهد که به حضور پيامبر رسيده، در محضر او استغفار کنند و از او بخواهند که او نيز در باره آنان طلب آمرزش کند:«...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًارَّحيماً ».(40)  
  
هرگاه آنان زماني که بر خويش ستم کرده اند (مرتکب خلاف شده اند) نزد تو (اي رسول خدا) بيايند و استغفار کنند، وپيامبر نيز براي آنان طلب آمرزش نمايد خداوند را توبه پذيرو رحيم خواهند يافت.  
  
در جاي ديگر،خداوند منافقان را نکوهش مي کند که هرگاه به آنان گفته مي شود به حضوررسول خدا برسند تا درباره آنان طلب آمرزش کند، از اين امر سرباز مي زنند: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ».(41)  
  
آنگاه که به آنان گفته شود بياييد تا رسول خدا براي شما طلب مغفرت کند روي خود را به عنوان (استنکار) بر مي گردانند و آنان را مي بينيد که از سخن تو اعراض کرده و کبر مي ورزند.  
  
تقي الدين سبکي،محقق اهل سنت،معتقد است:مسلمانان در حال حاضر به حکم اين آيه مي توانند به حضور رسول خدا برسند و در ضمن استغفار،از او بخواهند که درآنان از خداوند طلب آمرزش کند. به گفته وي هر چند اين آيه مربوط به دوران حيات پيامبر است، ولي درخواست آمرزش از او،اختصاص به زمان حيات او ندارد،زيرا اين مقامي است که به رسول خدا(به نشانه عظمت او) داده شده است و با مرگ او از ميان نمي رود.( 42 )  
  
ممکن است گفته شود:آنچه در آيات فوق آمده،حاکي از شئون پيامبر و نشانه عظمت اوست ولي انجام اين عمل از سوي پيامبر تنها در حال حيات او امکان پذير است نه در حال ممات،که رابطه ما با او قطع شده است.  
  
ايراد فوق وارد نيست و حق با محقق ياد شده است. دلايل زير روشن مي کند که مرگ رسول خدا در اين مورد تأثيري نداشته و حيات و ممات او از اين نظر يکسان است:  
  
1 ـ مرگ از نظر قرآن پايان زندگي انسان نيست بلکه دريچه اي است به جهان ديگر و گسترده تر و همه چيز آن برتر از جهان پيشين بوده،و انسان در آن جهان زنده و بينا و شنواست. به ويژه صالحان پس از مرگ نزد خدا روزي مي خورند واز لذّات روحي خاصّي برخوردارند.  
  
2 ـ در روايات فراواني است که فرشتگان،درودي را که مسلمانان بر پيامبر مي فرستند به او مي رسانند و انسان در هر نقطه اي به آن حضرت درود بفرستد به وي مي رسد.چنانکه پيامبر اکرم (صلّي الله عليه وآله) مي فرمايد:  
  
«صَلّوا عَلَيَّ فإنَّ صلاتکم تبلُغني حيثما کنتم»( 43 )برمن درود بفرستيد،درود شما به من ـ در هر کجا باشيدـ مي رسد.  
  
3 ـ مسلمانان در تشهد نماز مأمورند به پيامبرسلام کنند و درود بفرستند و بگويند:«السّلام عليک أيُّهاالنبي و رحمة الله و برکاته» اين سلام ، جنبه تشريفاتي نداشته و سلامي است کاملاً واقعي از زنده اي به زنده ديگر که مثل او شنوا است.  
  
أمور فوق، حاکي از آن است که پيانبر در جهان برزخ زنده بوده و ارتباط او با ما برقرار است.سخن ما را مي شنود و درخواست ما را در شرايط خاصي انجام مي دهد.( 44 )  
  
ب:از ديدگاه أحاديث  
  
روايات مربوط به زيارت مرقد پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم ) در کتب حديث وارد شده و جمعي از علماي مسلمان به گردآوري و تصحيح أسانيد آنها همت گمارده اند که ما به اختصار به دو مورد اشاره مي کنيم و مشتاقان به زيادي را،به کتب حديث إرجاع مي دهيم:  
  
حديث اوّل:دار قطني از عبدالله بن عمر نقل مي کند که پيامبر (صلّي الله عليه وآله) فرمود:«من حجّ فزَارَ قبري بعد وفاتي فکأنّما زارني في حياتي»(45 )؛هرکس پس از درگذشت من، قبر مرا در هنگام حج زيارت کند،مثل اين است که در حال حيات، مرا زيارت کرده است.  
  
حديث دوم:امام صادق (عليه السلام) از رسول گرامي (صلّي الله عليه وآله) نقل مي کند که فرمود:« من أتي مکة حاجاً و لم يزرني إلي المدينة جفوته يوم القيامة، و من جائني زائراً وجبت له شفاعتي و من وجبت له شفاعتي وجبت له الجنة»( 46 ) هر کس براي انجام وظيفه حج،آهنگ مکه کند ومرا در مدينه زيارت نکند به او در روز قيامت جفا مي کنم(شايد مقصود اين است که در حق او شفاعت نمي کنم) وآن کس که به زيارت من آيد شفاعت من بر او واجب شده و هر کس که شفاعت من بر او واجب شود وارد بهشت مي شود.  
  
**دستاويز تحريم کنندگان سفر زيارتي**  
تا پايان قرن هفتم همه علما در اين مسأ له اتفاق نظرداشتند که سفر براي زيارت، امري مباح بوده ومقدمه يک امر مستحبي اگر خود مستحب نباشد دست کم مباح وجايز است. ولي دراوايل قرن هشتم ، ابن تيميه حديثي را که ابوهريره آن را از پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم ) نقل کرده دستاويز خود قرار داد و با اجماع علما به مخالفت بر خاست. روايت مورد نظر ابن تيميه ، به سه صورت نقل شده است و آنچه که به صورت ظاهر مي تواند هدف او را تأ مين کند دو صورت زير مي باشد:  
  
1 ـ «لا تشد الرحال إلا إلي ثلاثه مساجد: مسجدي هذا، و مسجد الحرام ، مسجدالأ قصي» بار سفر بسته نمي شود مگر به سه مسجد : مسجد من، مسجد الحرام، مسجد الأ قصي.( 47 )  
  
2 ـ «إنما يسافر إلي ثلاثه مساجد : مسجد الکعبه، ومسجدي، مسجدإيليا( 48 )».  
  
ابن تيميه به ظاهر اين حديث تمسک جسته و مدعي شده است که براي انجام کارهاي عبادي، فقط به سه مورد مي توان سفر کرد، و زيارت قبر پيامبر که يک امرعبادي و مستحب است داخل در اين سه مورد نيست. اين استدلال با يک دقت کوچک کاملاً فرو مي ريزد و روشن مي شود که پايه درستي ندارد.  
  
از آنجا که در جمله نخست، مستثني منه صريحاً وارد نشده است و به اصطلاح اديبان استثناء «مفرغ» است، به اقتضا ي قواعد زبان عربي بايد کلمه اي را در آن مقدر کنيم که در اينجا دو احتمال بيشتر وجود ندارد:  
  
.( 1 ) بگوييم مستثني منه ،«مسجد» است.  
  
.( 2 ) مستثني منه ،«مکان» است.  
  
بنابر احتمال اول، مضمون حديث چنين خواهد بود:«لا تشد الرحال إلي مسجد من المساجد إلا إلي ثلاثة»  
  
چنانچه معني حديث اين باشد، بايد گفت که گفتار حضرت در نفي و اثبات ، بر محور مسجد مي چرخد مفاد آن اين است که براي اقامه نماز، نبايد براي هيچ مسجدي رنج سفر را تحمل نمود مگر براي سه مسجد. در اين صورت، سفربراي زيارت پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) در مستثني منه «مسجد» داخل نبوده و موضوعاً از دايره کلام خارج است و نهي شامل آن نمي گردد. علت اين هم که نبايد براي اقامه نماز در مسجدي سفر کرد آن است که به استثناي سه مسجد ياد شده ، ديگر مساجد از ارزش يکساني برخوردارمي باشند ،ولذا در صورت امکان اقامه نماز دريکي از آنها ، سفر به مساجد مشابه کار لغو و بيهوده اي است مثلا شهري که مسجد جامع دارد وجهي ندارد که انسان براي اقامه نماز به مسجد جامع شهرديگر برود، زيرا پاداش دومي با پاداش اولي يکسان است ، و در اين صورت سفر وي بي ارزش خواهد بود. ولي سه مسجد ياد شده از اين قانون مستثني مي باشد ، زيرا پاداش نماز گزاردن در آنها از ارزش والاتري برخوردار است.  
  
با توجه به اين اصل که حديث در جانب نفي وجانب استثنا پيرامون مساجد سخن مي گويد، سفر به مراکز ديگر مانند سفر براي روضه پيامبر از دايره توجه بيرون بوده و نسبت به جواز و تحريم آن ساکت است.  
  
بنابر احتمال دوم ، معني حديث چنين خواهد بود:« لا تشدّ إلي مکان من الأمکنه إلا إلي ثلاثة» يعني: به هيچ نقطه نبايد سفر کرد مگر به سه مسجد ».  
  
بر پايه اين احتمال ، استناد ابن تيميه به حديث مزبور، درست خواهد بود. منتها حديث، مفهوم ناصحيحي پيدا مي کند که صدور آن از شخص خبير و حکيمي چون پيامبر، محال مي نمايد. زيرا بر پايه احتمال دوم ، سفر به هر نقطه اي از جهان ـ به استثناي اين سه مسجد ـ نهي شده است. در حالي که منطق اسلامي، سفرهاي فراواني را جايز و مستحب مي شمارد. همچون سفر براي تحصيل علم، سفر براي تجارت،سفر براي جهاد وده ها سفر حلال ديگر، در اين صورت چاره اي نداريم که به احتمال اول گردن نهاده و واژه «مسجد» را در تقدير بگيريم و سفر براي زيارت را موضوعاً از دايره مضمون حديث خارج شمريم.  
  
بگذريم ، که اصولاً در صحت اساس اين حديث ، شک و ترديد جدي وجود دارد . زيرا حديث از زبان رسول خدا (عليه السلام) ادعا مي کند که سفر به هيچ مسجدي جز مساجد سه گانه جايز نيست، در حالي که محدثان نقل مي کنند که پيامبر (عليه السلام) در روزهاي شنبه پياده و گاهي سواره براي نماز گزاردن به مسجد قبا مي رفت ودرآنجا دو رکعت نماز مي گذارد و مسجد قبا در زمان پيامبر (عليه السلام) در دوازده کيلومتري مدينه قرار داشت.( 49 )  
  
از طرفي بايد مد نظر داشت که اسلام يک دين جهاني بوده و تا روز رستاخيز، به عنوان کامل ترين دين آسماني باقي و پايدار مي باشد و از آنجا که ممکن است ميان ما و رستاخيز، هزاران سال فاصله زماني باشد، ما موظفيم آنچه را که بر اصالت اسلام دلالت مي کند از گزند روزگار حفظ کرده و سالم به دست آيندگان بسپاريم. زيارت قبور پيامبر خاتم (صلّي الله عليه وآله) و پيشوايان اسلام نوعي حفظ اصالت ها است و در صورت ترک زيارت، آثار وبرکات اين سنت نيز به مرور از بين مي رود، تا آنجا که چه بسا براي آيندگان وجود چنين شخصيتهايي ،حالت افسانه اي پيدا مي کند!  
  
لهذا مسلمانان براي جلو گيري از اين خطر بزرگ، بايد کليه آثار مربوط به رسالت و امامت را حفظ کرده و پيوسته از نابودي تدريجي است. در اين صورت نمي توان اين سنت و مزيت بزرگ راناديده گرفت و باب ديدار روحي و معنوي با آ ن بزرگان را به روي مسلمين بست.  
  
از آيات قرآن نيز استفاده مي شود که امت هاي پيشين آثار پيامبران خود را حفظ مي کردند و به آن تبريک جسته و در نبردها همراه خود حرکت مي دادند، تا از طريق تبريک به آثار پيامبران، بر سپاه شرک پيروز شوند.  
  
به عنوان نمونه، قرآن يادآورمي شود که بني اسرايل صندوقي را که در آن مواريث خاندان موسي و هارون قرار داشت حفظ کرده و از آن حراست مي نمودند وآن را به عنوان تبرک در نبردها حمل مي کردند تا بر دشمن غلبه کنند.( 50 )  
  
اين صندوق به قدري متبرک ومورد توجه بود که فرشتگان آن را حمل مي کرند اگر واقعاً حفظ آثار گذشتگان (مانند صندوق مزبور) امر نامطلوبي بود، چرا قرآن از آن با لحني جا نبدارانه ياد مي کند ، چرا فرشتگان آن را حمل مي کردند ، و چرا باز پس گرفتن آن ازعمالقه ، در آيه مبارکه نشانه حقانيت فرمانده سپاه شمرده است؟!  
  
**روايت «تسويه قبور»**  
  
از جمله دستاويزهاي فرقه «وهابيه» در موضوع ساختن قبّه و بارگاه که مکرراً در کلماتشان مي آورند و آنرا دليل بر وجوب هدم گنبد و ضريح امامان (عليه السلام) مي دانند، روايت مخدوش«ابي الهياج اسدي» است که مي گويد:  
  
«قال لي عليّ بن ابيطالب (عليه السلام) : إنّي لابعثک علي ما بعثني عليه رسول الله صلّي الله عليه و آله و سلّم،ألا تدع تمثالاً إلا طمسته و لا قبراً مشرفاً ألا سوّيته»؛علي بن ابيطالب به من گفت: من، تو را به کاري مأمور مي کنم که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم مرا مأمور به آن فرمود آن، اينکه هر صورت و تمثالي را محو کني، و هر قبر بلندي را تسويه کني.  
  
گروه وهابيه به اين حديث، تمسک کرده و «تسويه» را به معناي هدم و تخريب گرفته اند؛ ونتيجةً دست به تخريب بِقاع متبرکه زده و شيعه را متّهم به شرک و بدعت نموده اند .  
  
در صورتي که اين حديث، هم از لحاظ سند، داراي خدشه است؛ و هم از لحاظ متن و دلالت ِ بر مدعا، نارسا است.  
  
توضيح سند را به کتب مفصله ارجاع مي کنيم(51)،و تنها مقداري به شرح نا رسايي متن و دلالت آن مي پردازيم:  
  
أولاً:«تسويه» نه در لغت و نه در استعمالات عرفي،به معناي هدم و تخريب نيامده است،بلکه معناي لغوي و عرفي آن،«تعديل» است يعني چيزي را در حد وسط قرار دادن و آنرا از طرفين افراط و تفريط،دور داشتن.(52 )چنانکه در آيات شريفه:  
  
« فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّحي..(53) »  
  
« رَفَعَ سَمْکَهَا فَسَوَّاهَا»( 54 )  
  
« الَّذي خَلَقَ فَسَوّي»( 55 )  
  
«الَّذي خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ( 56)»  
  
به همين معنا است، زيرا چنانکه روشن است در اين آيات، سخن از آفرينش آسمان و انسان و کل موجودات جهان بصورتي کامل و معتدل، به ميان آمده و آن معني، با لفظ «تسويه» تعبير شده است.  
  
و اگر مراد در حديث مزبور از بين بردن آثار قبر و مساوي نمودن آن با زمين بود،از نظر قانون إلقاء کلام مي بايست با يکي از از اين عبارات تعبير شود:  
  
«لا تَدَعَ قبراً مشرفاًالامحوته(يا)وطئته»  
  
«جعلته لاطئاً»  
  
«سويّته بالأرض»  
  
يعني: هر بلندي را بايد محو کني،بکوبي و بمالاني،به زمين بچسيباني و با زمين برابر کني.  
  
در صورتي که مي بينيم هيچکدام از اين تعبيرات در حديث نيامده است،و هيچ نوع قرينه اي هم موجود نيست که لفظ «تسويه»، در معناي تخريب و يا هم سطح با زمين قرار دادن بکار رفته باشد.  
  
وانگهي أصلاًمحو نمودن آثار قبر و مساوي نمودن آن با زمين در شرع مقدس اسلام استحبابي ندارد بلکه ظاهراً اجماع فقهاء اسلام بر اين است که ارتفاع و بلندي قبر از سطح زمين في الجمله و بنا بر بعض فتاوي و روايات تا حد چهار انگشت باز يا بسته از مستحبات دفن است.( 57 )  
  
و لذا مناسبترين و نزديکترين معني از معاني محتمله نسبت به معناي لغوي «تسويه» که «تعديل» است، همانا معناي «تسطيح» يعني مسطّح نمودن و صاف کردن روي قبر مي باشد که مقابل «تسنيم» است.زيرا آن روز از رسوم جاهلي يکي آن بوده که روي قبر را «مسنّماً» يعني به صورت «پشت ماهي» مي ساخته اند.  
  
و احتمالاً کلمه مشرفاً نيز در حديث مزبور اشاره به همين صورت مي باشد و چون اين کيفيت در شرع مقدس اسلام مکروه است لذا در حديث امر به «تسطيح» آن شده است که در عين بلند بودن از زمين صاف و مسطح باشد.  
  
و ثانياً: بنا به گفته اهل تاريخ در آن زمان به مقتضاي اعتقاد سخيف بت پرستي که در افکار مردمان آن عصر رسوخ يافته بود پس از دفن اموات تمثالها و صورتهايي روي بعضي از قبر ها نقش مي کردند وآنها را مي پرستيدند.  
  
و لذا بفرض اينکه «تسويه» در حديث به معناي «تخريب» باشد ترديدي نخواهد بود در اينکه مقصود تخريب آن نوع از قبرها است، مخصوصاً با توجّه به اينکه در همان  
  
حديث آمده است:« ولا تمثالاً الا طمسته» يعني:تو،مأموريت داري که هيچ صورت و تمثالي را مگذاري،مگر اينکه آنرا محو کني.  
  
وگرنه در همان زمان قبرهاي مسلمانان در مرئي و منظر پيامبر اکرم (صلّي الله عليه وآله) بوده و هرگز دستور خراب کردن آنها را نداده است.  
  
و ثالثاً: بفرض اينکه حديث سنداً صحيح و دلالتاً نيز تمام باشد و مفاد آن، تحريم « رفع قبور» باشد، ولي مع الوصف ارتباطي به گنبد و صحن و رواق و ضريح نخواهد داشت ، زيرا هيچکدام از اينها «قبر» نيستند بلکه تمام اينها ساختمانهايي هستند جدا از قبر که در اطراف و يا برفراز قبر ساخته مي شوند.  
  
و رابعاً: اين قبر شريف پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) است که از همان ابتدا امر، طبق وصيّت خود آن حضرت58 در بقعه و حجره طاهره واقع شده و بعداً نيز ابوبکر و عمر در همان بقعه دفن شده اند .  
  
و امروز هم پس از گذشت چهارده قرن مي بينيم آن قبر شريف مزيّن به قبّه و بارگاه و ضريح و ديگر تزيينات عاليه است و همه ساله زيارتگاه و مرکز اجتماع صدها هزار مسلمان از عارف و عامي مي باشد و هيچگاه از زمان صحابه تا به امروز اين جريان مورد اعتراض مسلمانان قرار نگرفته است.  
  
آيا به زعم آقايان «وهابيان» رسول اعظم خدا (صلي الله عليه وآله و سلم) (العياذ بالله) با وصيت خود، به دفن جسد مطهرش در حجره طاهره که مرتفع بوده است وصيتبه «بدعت» نموده و تمامي اصحاب با دفن آن حضرت در ميان حجره و بعد هم با دفن ابوبکر و عمر در همان بقعه شريفه،رضا به «بدعت» داده اند و عموم امت اسلامي در طول چهارده قرن ه مرقد مطهّر رسول خدا و مدفن شيخين را، با همان بنا و ساختمان ابقا نموده و برتزيين و تشريفاتش افزوده اند و قبه و ضريح از براي آن ساخته اند، همه و همه ،ضالّ و گمراه و مبتدع بوده و هستند؟؟!! ما لکم کيف تحکمون؟(59)  
  
مسلم است که امام (عليه السلام) ابو الهياج اسدي را تنها در دوران حکومت و خلافت خويش مأموريت داده است.بنابراين باز هم اين سئوال پيش مي آيد که : مأموريت امام (عليه السلام) به ابوالهياج در کجا و چه وقت بوده است؟ در عصرخلافت امام علي (عليه السلام) و پس از فتوحات اسلامي وپس از دوران خلفاي سه گانه يا پيش از آن ؟ امام (عليه السلام) ابوالهياج را به کدام يک از سرزمينها فرستاده تا قبرها را ويران و صاف و بتها را محو و نابود کند؟! در هر حال ،در هر دو روايت،فرمان صادره از رسول خدا (صلّي الله عليه وآله) و امام علي (عليه السلام) ـ اگر هر دو خبر صحيح باشد ـ فرمان نابودي و ويراني قبور مشرکين در سرزمين شرک است. گسترش اين حکم مسلمانان و وجوب ويراني آنها از کجاي روايت به دست مي آيد؟ً! (60)  
  
تا به حال اشکالات و شبهات وهابيان در مورد تخريب قبور (بالعموم )، به طور اختصار جواب داده شد؛الان به اشکالي که بالخصوص در مورد قبور ائمه بقيع کرده اند مي پردازيم:  
  
بقيع يک گورستان عمومي است وتمام مسلمين در آن حق دارند و شما با ساختن گنبد و بارگاه و ساختمان، مانع از دفن ديگر مسلمانان در آنجا مي شويد چراکه شما بيش از مقدار مورد نياز،مکان اشغال کرده ايد فلذا به حقوق ديگران تجاوز نموده ايد، و ما به عنوان وکلاي مردم، حق آنها را از شما مي ستانيم و مانع ساخت اين ساختمانها مي شويم .  
  
پاسخ اين شبهه ـ که در بادي أمر به نظر وارد مي آيد ـ با توجه به مطالبي که در ابتداي مقاله آمده است به سادگي داده مي شود مگر آنکه کسي عناد کند که در اين صورت با او بحثي نداريم چرا که خفته را مي توان بيدار کرد ،ولي کسي که خود را به خواب زده نمي توان بيدار کرد.  
  
در ابتدا گفته شد که در صدر اسلام دفن بزرگان و افراد متشخص در خانه خصوصي رسم بود چنانکه پيامبر اکرم (صلّي الله عليه وآله) در حجره خويش مدفون گشتند، و عباس عموي پيامبرو فاطمه بنت اسد در خانه عقيل بن ابيطالب دفن گرديدند ،آنگاه بعد ايشان امام حسن مجتبي و به مرور زمان سه امام ديگر به آن بدن پاک پيوستند ؛که با گسترش بقيع ،اين خانه را نيز در بر گرفت.بنابراين مي بينيم که مکان دفن اين عزيزان منزل خصوصي است وتجاوز به حقوق ديگران نيست تا اين مهربانتر از دايه ها ـ به زعم خود ـ آن را دستاويز خود قرار دهند و براي نجات از سقوط خود و حفظ عقايد پوشالي و پوچ خود بدان چنگ زنند،بله خوب گفته اند که:آدم غريق براي نجات خود به هر خاشاکي دست مي آزد.( خذلهم الله تعالي بقدرته و عقابه).

\*\*\*\*\*\*\*

**پی نوشت**

1 ـ مجمع الحرين،واژه"بقع"  
  
2 ـ نهايه ابن أثير"بقع"  
  
3 ـ وفاء الوفاء جلد 3،ص891؛الإستيعاب جلد 2،ص 494؛أسد الغابه جلد 3،ص 386 ؛تاريخ المدينة جلد 1،ص 96  
  
4 ـ وفاء الوفاء جلد 3،ص892  
  
5 ـ وفاء الوفاء جلد 3،ص 893

6 ـالاستيعاب جلد 2،ص 494 ؛وفاء الوفاء جلد 3 ص 893؛أسد الغابة جلد 3،ص386  
  
7 ـ وفاء الوفاء جلد 3،ص 892  
  
8 ـ وفاء الوفاء جلد 3،ص 886 ؛تاريخ المدينة جلد 1،ص 91  
  
9 ـ تاريخ المدينه جلد 1،ص 90 و 95

10 ـ عمدة الأخبار ص:148  
  
11 ـ وفاء الوفاء جلد 3،ص 890؛تاريخ المدينة ،جلد 1،ص 127؛عمدةالأخبار ص:152

 12 ـ عمدة الأخبار ص :153؛تاريخ المدينه جلد 1 ،ص 111؛الإرشاد ص:175  
  
13 ـ‌إحياء العلوم جلد 1،ص:260

14 ـ أسد الغابه جلد 2،ص 158؛وفاء الوفاء جلد3،ص 941  
  
15 ـ وفاء الوفاء جلد 3،ص 890

16 ـ‌ نجم ،آيه:3 و 4  
  
17 ـ کشف المراد في شرح تجريد الإعتقاد ص:476  
  
18 ـ الغدير جلد 1،ص:35  
  
19 ـ الميزان في تفسير القرآن جلد 16،ص: 337

20 ـ تاريخ حرم أئمه بقيع، ص: 74  
  
21 ـ علاقمندان به آشنايي با تاريخ و سرگذشت حرم بقيع مي توانند به کتاب وزين و ارزشمند "تاريخ حرم أئمه بقيع" أثر آيت الله محمد صادق نجمي مراجعه کنند.

22 ـ تاريخ حرم ائمه بقيع ص :24

23 ـ صافات آيه: 109  
  
24 ـ همان آيه:120  
  
25 ـ همان آيه:181  
  
26 ـ نساء آيه:69  
  
27 ـ نساء آيه :65  
  
28 ـ منافقون آيه :5

29 ـ صحيح مسلم ،ح 148،باب :ذکر الخوارج و صفاتهم ،ص 449  
  
30 ـ همان ح 156،ص 451،باب :التحريض علي قتل الخوارج

31 ـ همان ،ح 1064،ص 448،باب ذکر الخوارج و صفاتهم  
  
32 ـ تاريخ حرم ائمه بقيع ص :29

33 ـ ابن تيميّه،زمان،زندگي و انديشه صص:6 ـ 15

34 ـ تاريخ حرم ائمه قيع ص:31  
  
35 ـ همان صص:36 ـ 38  
  
36 ـ دو هفته نامه "عبرتهاي عاشورا" جمعه 25 بهمن 1387،ص 3  
  
37 ـ کنزالعمال،جلد 15 ص:647،ح 42558  
  
38 ـ شفاء السقام،صص 53 ـ 67  
  
39 ـ الغدير جلد 5،صص:167 ـ 187  
  
40 ـ نساء آيه :65  
  
41 -منافقون آيه :5  
  
42 ـ شفاء السقام ص:67  
  
43 ـ التاج الجامع للاصول في أحاديث الرسول جلد 2،ص 189  
  
44 ـ زيارت قبور پاکان صص :33 ـ 38  
  
45 ـ الغدير جلد 5،ص:150 علامه اميني آن را از 25 مصدر نقل نموده است.  
  
46 ـ علل الشرائع،ص 460؛ بحارالانوار،جلد 97،ص :140  
  
47 ـ صحيح مسلم ،باب "لا تشد الحال الا إلي ثلاثة" از کتاب حج،ص 594  
  
48 ـ همان  
  
49 ـ سفر براي زيارت،صص:11 ـ 19  
  
50 ـ سوره بقره،آيه 248  
  
51 ـ صاحب "کشف الإرتياب" به نقل از سيوطي شارح سنن نسايي،مي گويد:اين حديث از راوي ديگري غير "ابي الهياج"نقل نشده است؛ و از "ابي الهياج"نيز جز اين حديث،روايت ديگري نقل نگرديده است.(کشف الإرتياب ص 368)  
  
52 ـ مفردات راغب:تسوية الشيء:جعله سوإً امّا في الرفعة أو في الضعة؛و السويّ يقال فيما يصان عن الافراط و التفريط.  
  
مجمع البحرين:التسوية و هي عبارة عن التّعديل  
  
53 ـ حجر،آيه 29  
  
54 ـ نازعات آيه 28  
  
55 ـ اعلي آيه 2  
  
56 ـ انفطار آيه 7

57 ـ جواهر الکلام ،جلد 4،ص:312

58 ـ قال النبيّ (صلّي الله عليه وآله) لعلي (عليه السلام) :"يا علي ادفني في هذا المکان و ارفع قبري من الأرض اربع أصابع و رُشَّ عليه من الماء".پيامبر اکرم (صلّي الله عليه وآله) ـ به هنگام ارتحال از دنيا ـ به علي (عليه السلام) فرمود: اي علي،مرا در همين مکان (که هم اکنون در آن بستري هستم)دفن کن و قبرم را بقدر چهارانگشت از زمين بالا ببر و آب برآن بپاش.اصول کافي،جلد 1 ،ص 450،ح 36

59 ـ توسل،صص:163 ـ 167  
  
60 ـ معالم المدرستين جلد 1،ص 69

\*\*\*\*\*\*

**منابع**  
1 ـ قرآن کريم  
  
2 ـ محمد بن يعقوب کليني،الأصول من الکافي،نشر دارالکتب الاسلاميه،چاپ ششم،1375.ش،تصحيح علي اکبر غفاري  
  
3 ـ طباطبايي،محمد حسين،الميزان في تفسير القرآن،چاپ سوم،دارالکتب الاسلاميه،  
  
1396.ه.ق  
  
4 ـ علامه حلّي،کشف المراد في شرح تجريدالإعتقاد،تصحيح و تعليق علامه حسن زاده،نشر مؤسسه النشر الإسلامي،چاپ نهم،1422.ه.ق  
  
5 ـ علامه عسگري،سيدمرتضي،معالم المدرستين،مطبعه:صدر، چاپ پنجم،1416.ه.ق  
  
6 ـ ضياء آبادي،سيد محمد،توسّل،نشر بنياد بعثت،چاپ سوم،1375 ش  
  
7 ـ علامه اميني،سيد عبدالحسين أحمد،نشر مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه قم،الطبعة الأولي المحققة،1416.ق،  
  
8 ـ نجفي ،محمد حسن، جواهرالکلام في شرح شرائع الإسلام،نشر دار اکتب الإسلاميه،چاپ سوم،1373ش  
  
9 ـ نور الدين علي بن أحمد السمهوري، وفاء الوفاءبأخبار المصطفي،تحقيق:محمد محيي الدين عبدالحميد،الطبعة الثالثة،دارإحياء التراث العربي بيروت،1401ه.ق  
  
10 ـ أبي الحسين مسلم بن الحجّاج،صحيح مسلم،دارإحياء التراث العربي،الطبعة الأولي،1420ق،  
  
11 ـ ابن عبدالبر النمري القرطبي،الإستيعاب في معرفة الأصحاب،نشر مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية،الطبعة الاولي،1319ق  
  
12 ـ عزالدين ابي الحسن المعروف بابن الأثير، أسد الغابة في معرفة الصحابة،نشر المطبعة الإ سلاميه تهران،  
  
13 ـ أحمد بن عبد الحميد العباسي ،عمدة الأخبارفي مدينة المختار،نشر:المطبعة المدني  
  
14 ـ عمربن شبّه، تاريخ المدينة المنورّة،نشر دار الفکر قم،1410ق ـ 1368ش  
  
15 ـ فخرالدين الطريحي،مجمع البحرين ،تحقيق سيد احمدالحسيني،ناشر:مرتضوي،چاپ دوم،1362ش  
  
16 ـ راغب اصفهاني، المفردات في غريب القران ،المکتبة المرتضويه تهران،تحقيق محمد سيد گيلاني  
  
17 ـ منصور علي ناصف ،التاج الجامع للأصول في أحاديث الرسول (صلّي الله عليه وآله) ،دار إحياء التراث العربي بيروت،الطبعة الثالثة،1381ق  
  
18 ـ مجلسي،محمد باقر، بحارالأنوارالجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار،مؤسسة الوفاء بيروت،الطبعة الثانية المصححة،1403ه.ق،  
  
19 ـ شيخ صدوق محمدابن بابويه قمي ،علل الشرائع،منشورات المکتبه الحيدريه نجف،  
  
20 ـ علاالدين علي المتقي بن حسام الدين الهنديالبرهن،کنز العمّال في سنن الأقوال و الأفعال،مؤسسة الرسالة،تصحيح صفوة السقا،چاپ پنجم،1405ق  
  
21 ـمحمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفيد،الإرشاد،تصحيح سيد کاظم الموسوي،نشر دار الکتب الاسلاميه،1377ه.ق  
  
22 ـ محمد الجزري ابن أثير،النهاية في غريب الحديث و الأثر،ناشر :مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان قم ،چاپ چهارم،1364ش  
  
23 ـ ابن تيميه،زمان،زندگي و انديشه،زير نظر هيأت تحريريه مؤسسه در راه حق،نشر مؤسسه در راه حق،چاپ اول،1378ش  
  
24 ـ سفر براي زيارت،زير نظر هيأت تحريريه مؤسسه در راه حق،نشر مؤسسه در راه حق،چاپ اول،1379ش  
  
25 ـ نجمي،محمد صادق، تاريخ حرم أئمه بقيع،نشر مشعر،چاپ چهارم،1385ش  
        
26 ـ دو هفته نامه «عبرتهاي عاشوراء»شماره:128،25 بهمن 1387ش  
  
27 ـ تقي الدين سبکي شافعي،شفاء السقام في زيارة خير الأنام،الطبعة الأولي،المطبعة الکبري الأميريه،1318ق  
  
28 ـ سيد محسن الأمين الحسيني العاملي،کشف الإرتياب،الطبعة الثالثه،نشر المکتبة الإسلامية الکبري العامة،  
  
29 ـ ابو حامد محمد بن الغزالي،إحياء علوم الدين،دار المعرفة بيروت،

منبع: سایت کتابخانه تخصصی حج و زیارت

اصغر صفر زاده